فهرست

[اصول/ تعدیه حکم 2](#_Toc68605068)

[نقش ارتکاز عقلائیه و متشرعه 2](#_Toc68605069)

[کارکرد اول ارتکاز 2](#_Toc68605070)

[کارکرد و نقش دوم ارتکاز 3](#_Toc68605071)

[تفاوت مذاق و ارتکاز 3](#_Toc68605072)

[مذاق با کار مجتهد ساخته می‌شود 5](#_Toc68605073)

[وجه حجیت ارتکازات 6](#_Toc68605074)

[بررسی اعتبار حجیت ارتکازات عقلائیه 7](#_Toc68605075)

[احتمالات در اعتباربخشی سیره عقلائیه 8](#_Toc68605076)

[مختار استاد در اعتباربخشی سیره عقلائیه 9](#_Toc68605077)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم

# نقش ارتکاز عقلائیه و متشرعه

سه چهار مبحث در تحلیل ارتکاز مطرح شد و ابعادی از مسئله و تقسیماتی در باب ارتکاز پرداختیم

مطلبی که در ادامه مبحث قبل باید به آن اشاره کنیم این است که ارتکاز عقلایی و همین‌طور ارتکاز متشرعه بر اساس آنچه در مباحث سابق متعرض شدیم دو نقش می‌تواند داشته باشد؛

## کارکرد اول ارتکاز

یک نقش این است که ارتکاز به‌عنوان مکمل و متمم دلیل بیاید تأثیر بگذارد روی دلیل، دلیلی وارد شده است این ارتکاز تعمیم می‌دهد و تضییق می‌کند و به نحوی همان مناسبات حکم و موضوع را درست می‌کند. این یک نقشی است که برای ارتکاز، چه ارتکاز عقلایی و چه ارتکاز متشرعه متصور است.

شاید خیلی از آن مثال‌هایی که در مناسبات حکم و موضوع زده می‌شد اگر دقت بکنیم اصلاً خود آن تأثیری که آن مناسبت حکم و موضوع می‌گذاشت در این که دلیل شمول پیدا بکند یا ضییق پیدا بکند به ارتکازات پایه برمی‌گردد.

قبلاً این مطرح شد که مناسبات حکم و موضوع یک مقوله بسیار مهمی است که در عرض خیلی از عوامل و علل دیگر نیست بلکه در طول آن‌هاست یعنی آن علل و عوامل دیگر است که می‌آید این مناسبت حکم و موضوع را درست می‌کند که باید این دلیل را تعمیم داد یا تضییق داد.

یکی از آنها ارتکاز می‌شود ارتکاز عقلایی یا ارتکاز متشرعه. این ارتکاز می‌گوید البیعان بالخیار را باید این‌جوری معنا کرد آن موضوع دیگری را که در دلیل آمده است را باید آن‌جور معنا کرد و مناسبت حکم و موضوع را درست می‌کند؛ بنابراین این نقش اول ارتکاز چه عقلایی و چه شرعی نقش مکمل و مفسر دلیل است بودن این ارتکاز موجب می‌شود که دلیل سعه پیدا بکند یا ضییق پیدا بکند و به‌عبارت‌دیگر این ارتکاز سازنده آن مناسبات حکم و موضوع است یعنی اینکه در ذهن ما با مناسبات حکم و موضوع منقدح می‌شود که دلیل را باید این‌جور معنا کرد؛ سعه یا ضییق داد یکی از عواملش همین ارتکازات ریشه‌دار عقلایی یا شرعی است این ارتکازات ریشه‌دار می‌گوید که این دلیل را باید این‌طور تفسیر کرد و برداشت کرد و استحصال کرد.

این یک کارکرد ارتکاز است که کارکرد تکمیلی و متمم دلیل است.

## کارکرد و نقش دوم ارتکاز

کارکرد و نقش دوم ارتکاز شبیه بعضی از ادله سابق این است که ارتکاز خودش حکم جدیدی را می‌آورد یا حکمی را نفی می‌کند بدون اینکه دلیلی باشد این عین آن است که در مذاق شرع هم مطرح کردیم که مذاق شرع هم گاهی کارکردی از نوع اول داشت و در مواردی هم از نوع دوم دارد که ما در موردی دلیلی نداریم که خود این مذاق یا ارتکاز می‌آید می‌گوید حکم این‌طور است.

این هم گاهی ارتکاز عقلایی است گاهی ارتکاز متشرعه است این که فرض بگیرید نمازها را در پنج وقت می‌شود خواند و می‌شود جمع کرد و ممکن است هیچ دلیلی هم نداشته باشیم ولی یک ارتکازی از متشرعه در دست است که نمازها را می‌شود در پنج وقت خواند و می‌شود جمع کرد یا مثلاً به تعبیری که آمده است جهر به قرائت در نماز خاصی است. این‌ها به شکل ارتکاز متشرعه وجود دارد هیچ دلیلی هم در کار نباشد با این ارتکاز می‌شود این را فهمید که اینجا خیلی مذاق هم صادق نیست. چون مذاق یک چیزی است که با آن دستگاه شرعیت سازگار باشد ولی ارتکاز یک وقتی بحث دستگاه شریعت هم نیست در خصوص یک موردی یک چیزی در عمق ذهن متشرعه این‌جور چیزی رسوخ پیدا کرده است می‌شود به آن استناد کرد.

خب این هم دو کارکردی است که وجود دارد و اگر جایی ارتکاز عقلایی یا متشرعه اعتبار پیدا کرد –علی فرض الاعتبار- می‌تواند این دو نقش داشته باشد همان‌طور که در بعضی ادله قبلی هم این بود، در همه نبود در مناسبت حکم و موضوع این نبود ولی در مذاق بود در قیاس متصور است اما در ارتکاز این دو نقش اینجا قابل تصویر است نقش مکمل و مفسر در دلیل وارد از آیات و روایات و نقش ابداع و تأسیس یک حکم ایجابی یا سلبی.

این هم نقش تفسیری و هم نقش تأسیسی هر دو اینجا متصور است.

# تفاوت مذاق و ارتکاز

مطلب دیگری هم که جسته‌وگریخته اشاره شد تفاوت مذاق و ارتکاز است. احتمالاً اوایل اشاراتی شده است اما باز یک توجهی بکنیم خوب است.

طبق این چیزهایی که دوستان جمع‌آوری کرده‌اند و در کلمات هم آمده است شاید این مطلب درست باشد که «اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا» که احیاناً ممکن است فقیهی مذاق بگوید و منظورش مطلق باشد و شامل همه ارتکازات هم بشود و ممکن است ارتکازی بگوید که شامل مذاق هم بشود این ممکن است این‌جور کاربردی داشته باشد چون در اصول تعاریف دقیقی برای آن نشده است و لذا در فقه با نوعی مسامحات به کار می‌رود و با آن مسامحات بعید نیست که بگوییم «اذا اجتمعا افترقا و اذا افترقا اجتمعا» است

این در صورتی است که «افتراقش» می‌شود جدا ذکر بکند هر کدام از این‌ها را ب معنای عامی بگیرد که همه را بگیرد

اما اگر این‌ها در کنار هم قرار بگیرد فرقش چیست؟ «اذا افترقا اجتمعا»یش روشن است اما «اذا اجتمعا افترقا» ببینیم چه جوری فرق بین این‌ها تصور کرد؟

به نظر می‌آید به این شکل می‌شود فرق گذاشت در مواردی داریم که –آنجا که ارتکاز عقلایی باشد روشن است امر عقلایی است ربطی به شرع ندارد و جدای از مذاق شرع است- اما در ارتکاز متشرعه –بحث اینجاست- گاهی هست که یک چیزی در ذهن متشرعه راسخ شده است بدون اینکه از کلیت شرع بخواهد چیزی استفاده بشود، این مصداق خاص ارتکاز متشرعه آن رسوبات ذهنی و نهادینه شدن در یک موضوعی است متأثر از نگاه شرع درحالی‌که اگر این رسوب در این مسئله خاص وجود نداشت ما با مراجعه به کلیت شریعت نمی‌توانستیم به این برسیم. اینکه الآن مثال زدیم ارتکاز متشرعه برای این است که نمازهای خمسه یومیه را می‌شود به جمع خواند یا به تفریق. این که می‌شود به جمع خواند این که از مذاق شریعت نمی‌شود استفاده کرد که بگوییم به کلیت شریعت مراجعه کردیم این‌جور اقتضائی دارد درحالی‌که ولایت‌فقیه را ممکن است کسی بگوید من با مذاق شریعت به دست می‌آورم. می‌گوید کلیت احکام را که با هم می‌بینم، می‌بینم مذاق شارع چنین چیزی است.

بنابراین ارتکاز متشرعه ماده افتراقش از مذاق شریعت آن جایی است که این ارتکاز در خصوص مسئله‌ای است بدون اینکه با عدم این ارتکاز آدم بگوید با نگاه گشتالتی و جامع به شرع به چنین فلسفه‌ای در شرع می‌رسم می‌شود در جایی ارتکاز است و چیز نیست همان‌طور که در ماده افتراق در مذاق هم این‌طور است گاهی هست که اصلاً موضوعی که طرح شده یک موضوع جدیدی است و هیچ سابقه‌ای نداشته است اما وقتی به مذاق شرع نگاه می‌کنیم می‌بینیم مذاق شرع این‌جور اقتضایی دارد موضوع جدیدی مثل آپارتمان‌سازی که سابقه‌ای نداشته است که در یک برج صد طبقه و لذا آنجا ارتکازی در کار نیست که بگوییم شارع ارتکازش این است که این کار خوب است یا خوب نیست، ولی یک شخصی می‌گوید من مجموعه ‌این احکام شرع را می‌بینم (حالا در حد حرمت، نه) در حدی که این کار ممدوح و مناسب نیست با نگاه و رویکرد شریعت این مذاق شرع را به دست می‌آورم. این تفاوت این‌هاست.

بنابراین مذاق شریعت چیزی است که به واسطه مراجعه به مجموعه‌ای از تعالیم شرع و نگاه جمعی به آنها به دست می‌آید و احیاناً مراجعه به همه احکام یا بخش زیادی از احکام، نه وقتی توجه به صفتی در مولا و امام می‌کند می‌گوید این اقتضا می‌کند که این‌جوری حرف بزند این مستند به یک برداشتی از عقلی یا عقلایی یا جمعی از روایات و منابع دینی است اما ارتکاز این‌جور نیست ارتکاز ممکن است به این شکل به دست نیامده باشد در خصوص یک مسئله باشد به حیثی که اگر ارتکاز نبود مذاق هیچ اقتضایی را نمی‌کرد.

این تفاوت این دو تاست در جاهایی این دو اجتماع هم پیدا می‌کنند شاید بشود گفت بین ارتکاز و مذاق اگر تباین نگوییم لااقل یک عموم و خصوص من وجه است و موارد افتراق واضحی دارند و از این جهت مناسبت است که در اصول هم مذاق شرع را به ما هو هو محل بحث قرار بدهیم ابعادش را روشن کنیم هم ارتکاز متشرعه را مثل ارتکاز عقلایی مورد بحث قرار بگیرد چون این‌ها دوایر بر هم منطبقی ندارند.

سؤال: فلسفه علم اصول است؟

جواب: نه بحث اصول است حالا یا قرائن‌اند یا ادله بر احکام‌اند در جاهایی قرینه‌اند اگر کارکرد قرینه‌ای داشته باشد یک جاهایی هم دلیل بر حکم است اصلاً حجج‌اند حجج مکمل قرینه‌ای یا حجج تأسیسی. لذا در متن اصول این‌ها جایگاه دارند.

سؤال: می‌شود گفت کشف مذاق کار تخصصی و فنی فردی است؟

جواب: بله این یکی از تعابیری است که تفاوت را نشان می‌دهد و در واقع یک بعدی در این تفاوت است با توجه به این تفاوتی که گفته شد تفاوت‌هایی را می‌شود ذکر کرد یکی همین است که اشاره کردم. مذاق یک حالت استنباطی دارد و کار مجتهد است در تعابیر هم آمده است کار استنباطی مجتهد است اما ارتکاز یک واقعیت موجود در اذهان است که دیگر کار مجتهد نیست که ارتکاز را درست بکند و بفهمد منتهی کار مجتهد این است که برود آن ارتکاز را در واقع بشناسد و از آن استفاده بکند

# مذاق با کار مجتهد ساخته می‌شود

این تعبیری است که در کلمات آمده است اگر دقتی بکنیم شاید تعبیر خیلی دقیق نباشد برای اینکه در مذاق هم فرض این است که واقعیتی وجود دارد و با تأمل در آن این واقعیت کشف می‌شود با اعمال استنباط آن واقعیت کشف می‌شود همان‌طور که در ارتکاز هم همین‌طور است یک واقعیتی وجود دارد و کشف می‌کند

تفاوت این دو در این است که در مذاق یک واقعیت ثبوتی و نفس الامری را کشف می‌کند که احیاناً در اذهان شکل نگرفته است و در اذهان به شکل ارتکاز در نیامده است و یا اصلاً مورد توجه نیست، اما آن مستقیم گویا با منابع دست و پنجه نرم می‌کند و به یک مطلبی می‌رسد اما در ارتکاز یک واسطه می‌خورد یعنی می‌رود اذهان را می‌کاود و با شواهدی که دارد و اعتبار این ارتکاز میان ذهنی به آن حکم می‌رسد و لذا شاید آن تعبیر اول خیلی تعبیر دقیقی در آن تفاوت نباشد که بگوییم آن کار مجتهد است و آن کار مجتهد نیست ن که در هر دو مجتهد کار می‌کند در مذاق یک واقعیت نفس الامری را کشف می‌کند در ارتکاز هم همین‌طور دقیق‌تر این است؛ در مذاق مستقیم‌تر است یا واسطه او در واقع این نگاه کلی به منابع و متون و اوصاف شارع و. در ارتکاز واسطه او این اذهان است آنچه در اذهان منقطع است این تعبیر دیگری است که دقیق‌تر از این دو این است که در هر دو جا مستنبط و مجتهد دارد به یک منبعی و حجتی مراجعه می‌کند و از طریق آن به حکمی می‌رسد منتها در مذاق مرجع و ملجأ او این منابع و متون و اوصاف شارع و متکلم است آن وقت برای آن باید وجه حجیتی درست بکند بگوید همین من را به یک حکمی می‌رساند اما در ارتکاز مرجع و ملجأ او آن چیزی است که در اذهان شکل گرفته است.

یعنی آنچه در اذهان وجود دارد حالا عرف عقلایی است و گاهی عرف متشرعه است آن ذهنیت راسخ موجود در میان انسان‌ها. این هم یک بحث که تفاوت میان این‌ها این‌طور است.

منتها چون فقها با دقت وارد این مباحث نشده‌اند ممکن است در جاهایی بگویند مذاق و مرادشان کل این‌ها باشد یا جاهایی بگویند ارتکاز و مرادشان مباحثی باشد که شامل مذاق هم بشود

این‌جوری که آقایان برای من فرستاده‌اند فرموده‌اند که صاحب جواهر مذاق را دارد مثلاً ارتکاز را که جستجو کرده‌اند در جواهر خیلی کم است، درحالی‌که بعض دیگر مثلاً مرحوم آقای حکیم گفتند بر عکس است ایشان مذاق را خیلی به کار نمی‌برند و غالباً ارتکاز را به کار می‌برند این نشان می‌دهد که آن «اذا اجتمعا افترقا» است یعنی با یک مسامحه یک فقیهی مذاق را می‌گوید منظورش کل این مذاق و ارتکازات است و فقیه دیگر ارتکاز می‌گوید و منظورش کل مذاق و ارتکازات است.

اما یک جاهایی هم کسانی با دقت نسبی هر دو را به کار برده‌اند.

شاید در کلمات آقای خویی و امام اگر دقت بشود شاید هر دو به کار رفته باشد احتمالاً

حالا اساتیدی که یادمان هست مثل آقای وحید و آقای تبریزی هم این‌جور نبود که این را با دقت تفکیک بشود و در اصول و در فقه هم آدم حس کند که مرزها تفکیک می‌شود؛ و واقعاً شایسته است که این کار انجام بشود و حالا تا حدی در این بحث‌ها انجام شد. این هم یک مبحث دیگری که لازم بود گفته شود

# وجه حجیت ارتکازات

از این مباحث بگذریم که مباحث تحلیل و مداقه‌هایی در ابعاد مختلف این ارتکاز بود به مبحث اصلی می‌رسیم که عبارت باشد از وجه حجیت این ارتکازات.

همان‌طور که دیروز گفتیم این ارتکازات عقلایی علی اقسامی بود یک ارتکازی بود که همراه با سیره خاصه بود و با آن درآمیخته و منطبق بود.

یک ارتکازاتی هست که ضمن یک سیره‌هایی محقق شده ولی ارتکازات فراتر از آن مصادیق است.

یک ارتکازاتی هم داریم ضمن یک سیره محقق نشده است.

هر کدام از این‌ها محل بحث است که چه مقدار می‌شود این‌ها را معتبر دانست.

قبل از این که وارد این بحث بشویم آنچه در اصول شما ملاحظه کردید و در الفائق به شکل موسع‌تر و مبسوط‌تری به بحث گذاشته شده است این است که وجه حجیت سیره عقلائیه –سیره متشرعه حالا نه- است در الفائق وجه حجیت سیره عقلائیه را پنج شش وجه شمارده‌اند.

اینجا شش وجه برای حجیت سیره عقلائیه برشمرده‌اند که ما نمی‌خواهیم به آنها بپردازیم. وجه حجیت سیره عقلائیه به معنای اینکه چگونه می‌گوییم شارع این را پذیرفته است این از صفحه 32 شروع می‌شود تا هفت هشت ده صفحه که چگونه می‌شود امضای شارع را کشف کرد. وجوهی را ذکر می‌کنند از امر به معروف و نهی از منکر گرفته تا قاعده ارشاد و دفع منکر گرفته و نقض غرض و ادله‌ای که اینجا آمده است.

حالا ما نمی‌خواهیم به آن مباحث بپردازیم که مباحث دامنه‌داری است در جای خودش ...

# بررسی اعتبار حجیت ارتکازات عقلائیه

آنچه می‌خواهیم اینجا به آن توجه کنیم این نکته است این سه نوع ارتکازی که داریم که ارتکاز همراه با سیره خاص یا ارتکازی که فراتر از مصادیق خاص است محقق شده است یا ارتکازاتی که بدون سیره است.

ارتکازات عقلائیه مبحث اول ماست که می‌شود این‌ها را معتبر دانست و حجت قرار داد یا نه؟ در آن قسم اول که ارتکاز در آمیخته با یک سیره است که خبر واحد حجت است این بر اساس یک ارتکازی است. حجیت خبر واحد یا قول ذوالید با ارتکازی در آمیخته است. آن ادله‌ای که این سیره عملیه را حجت می‌کند می‌گوید این در منظر و مرئا شارع بود و شارع آن را ردع نکرد پس این سیره معتبر است حالا بر هر کدام از آن ادله‌ای که گفته شده است که می‌آید سیره را معتبر می‌کند.

در این قسم اول و دوم (که این‌ها به هم نزدیک هستند، ثمره در دومی ظاهر می‌شود) از سیره‌های عقلائیه سؤال این است که سیره حجت که شد و اعتبار پیدا کرد این حجیت و اعتبار به آن ارتکاز هم سرایت می‌کند یا نمی‌کند؟

علی‌رغم وجوهی که می‌شود ذکر کرد –من نمی‌خواهم مبسوط به آن بپردازم- برای اینکه کسی بگوید این ارتکاز هم اعتبار پیدا می‌کند اما به نظر می‌آید که محط اعتباربخشی و حجیت خود آن سیره است فوق سیره‌ای است که مهفوف به این ارتکاز است؛ اما این که بیاید ارتکاز را معتبر بکند و فراتر از این مصداقی که در قسم اول است، اعتبار پیدا بکند واقعاً یک مقدار سخت است. هر یک از آن وجوهی که آنجا برای اعتبار سیره عقلائیه ذکر کرده‌اند سخت است آن وجوه یا می‌گوید سیره حجت است یعنی آن رفتاری که در مرئا و منظر است و مبنای عمل عقلا است و شارع هم آن را نگاه می‌کند و منع نکرده است یا به یکی از آن وجوه می‌گوییم سیره معتبر شد این رفتار از ناحیه شارع ممنوع نیست و معتبر می‌شود.

این سیره بر اساس یک ارتکازی است عیبی ندارد این سیره‌ای که برآمده از ارتکاز است عیب ندارد که مورد اعتبار قرار گرفت؛ اما این که این اعتبار را روی ارتکاز به ما هو هو بیاوریم و بگوییم این ارتکاز حتی در قالب‌های دیگری غیر از این رفتار بروز پیدا بکند آن ارتکاز حجت است و آن کار هم درست است این ثمره بحث در این قسم اول و دوم است که حجیت سیره که مرکوز به یک ارتکاز است بیاید روی خود ارتکاز به ما هو ارتکاز بیاید بعد ارتکاز هم تعمیم پیدا بکند حتی به مصادیق جدیی که در آن این سیره و رفتار خاص در آن نیست رفته در رفتارهای دیگری.

و حتی فراتر از آن مصادیق یعنی مصادیق جدیدی که مصداق آن می‌شود ولی تردیدهایی وجود دارد مرحوم آقای صدر در اقتصادنا هم دارند که سیره عقلائیه بر این است که کسی که حیازت بکند مالک می‌شود ایشان راجع به این دو تردید دارند یکی اینکه سیره لسان ندارد دلیل لبی است نمی‌گوید مالک می‌شود قدر متیقن این است که حق اولویتی پیدا می‌کند نه اینکه مالک می‌شود به صرف اینکه دور زمین را حصار کشیده است. این یک تردید ایشان است که جای خودش

یک تردید دیگر ایشان این است که این حیازت در آن شرایط با این ابزارهای معمولی انجام می‌شده است که یک سال باید کار بکند که یک هکتار زمین را حیازت بکند آیا شامل این حیازتهای با ابزارهای جدید هم می‌شود که با یک ماشین می‌تواند چند هکتار را در یک روز حیازت بکند در این تردید می‌کند.

الآن هم ما می‌خواهیم بگوییم ارتکازهایی که در ضمن سیره‌های محقق شده آنها معتبر بشود و بعد آن ارتکاز مبنای تعمیم حکم بشود بگوییم از آن مصادیق معین آن زمان ما عبور می‌کنیم به مصادیق جدید این ارتکاز، ولو اینکه سیره عملیه روی آن مصداق نبوده است حالا حیازت بگوییم ارتکازش این است کسی که تصرفی می‌کند بالاخره حق پیدا می‌کند حالا الآن هم کسی با سفینه‌ها به کره مریخ رفت و دستگاهی را به کره مریخ برد و دور کره مریخ را خط کشید و امریکا می‌گوید کره مریخ مال من است و من حیازت کردم این مصداق حیازتی که با یک دستگاه می‌رود یک کره‌ای را حیازت می‌کند این مصداقی است از همان ارتکازی که آن زمان ضمن حیازت کردن صد متر زمین محقق می‌شده است.

سؤال: حیازتهایی که در کشتی‌های ...

جواب: در کشتی‌ها هم همین‌طور است در دریا و فضا و جو این‌طور است دو تا ماهواره می‌اندازد می‌گوید جو مال من است.

حالا این‌ها در دنیا مطرح است و در آینده بیش از این مطرح می‌شود مخصوصاً در تسخیر فضا و کرات و.

اینجاست که دو جور تلقی می‌شود که وجود داشته باشد

# احتمالات در اعتباربخشی سیره عقلائیه

یکی اینکه بگوییم سیره‌ای که معتبر شد در واقع مبنای سیره را معتبر می‌کند که ارتکاز باشد؛ و آن وقت که ارتکاز معتبر شد فراتر از آن مصادیق آن عصری که عصر تشریع بوده است مشمول آن می‌شود و آنها هم معتبر می‌شود این یک نگاه است

یک نگاه هم ادله‌ای که معتبر می‌کند بگوید که این سیره‌ای که مبتنی بر یک ارتکاز بوده است ارتکازی که در همین محدوده بوده است بیش از آن نمی‌شود تعمیم داد.

این سؤال خیلی جدی است که هر دو طرف هم احتمال وجود دارد.

ممکن است کسی بگوید که ما در اعتباربخشی به سیره به اعتبار آن ارتکاز عقلایی پایه آن می‌رسیم و شارع آن ارتکاز عقلایی را تثبیت می‌کند و بعد این ارتکاز عقلایی می‌تواند به سمت مصادیق جدید برود و قلمروهای نو و آنها را معتبر بکند.

شارع در مواردی قرعه را تجویز کرده است طبق آن که در سیره عقلائیه بوده است بگوییم این مبتنی بر این است که ارتکازی که می‌گوید لکل امر مشکل قرعه بزن بعد بگوییم در همه جا تعمیم بدهیم

این یک احتمال است که این تعمیم انجام می‌شود و خود ارتکاز معتبر می‌شود

یک احتمال هم این است که بگوییم خود سیره عملیه معتبر شده است مستند به آن ارتکاز است نه اینکه به نحو حیثیت تعلیلیه نه به حیثیت تقییدیه که بگوییم خود ارتکاز دارد معتبر می‌شود

اصلاً ارتکاز را اعتبار نمی‌بخشد یا اگر می‌بخشد در همان چهارچوب است.

این دو احتمالی است که اینجا وجود دارد و کم و بیش در اینجا و آنجا مطرح هم شده است

## مختار استاد در اعتباربخشی سیره عقلائیه

به نظر ما می‌آید که نه آن و نه این، این‌ها خیلی حرف نهایی یک دست را در همه سیره‌ها و ارتکازات نمی‌شود زد. یک مواردی است که می‌شود بگوییم این ارتکاز را یعنی این سیره را که پذیرفت وجهی ندارد جز این ارتکاز. منتها وقتی به مصادیق جدید می‌خواهد برود در یک جاهایی آدم می‌گوید چون قرینه لبیه است می‌گوید در این حد را نمی‌توانم جلو بروم یک مواردی هم می‌تواند به موارد جدید هم ببرد. اینکه قاعده کلیه‌ای نمی‌شود گفت.

حرف ما حرف سومی است اینجا می‌گوییم سیره‌های عملیه­ای که با آن دلایل خاص معتبر می‌کنیم علی‌القاعده آن سیره به خاطر آن ارتکاز عقلایی است و به نحوی آن ارتکاز را تأیید می‌کند چون این ارتکاز چیزی جز بر آمده از ارتکاز نیست و لذا ارتکاز تأیید می‌شود اما اینکه آن ارتکاز چه مقدار بُرد داشته باشد در مصادیق جدید و اینکه ارتکاز به ما هو هو و کامل بشود معتبر یا با یک قیودی، این مورد به مورد فرق می‌کند قاعده کلی نمی‌شود داد.

سؤال: در ارتکازات خالی از سیره چیست؟ خیلی اضعف است

جواب: آن بحث بعدی است آن طبعاً اضعف است و بحث می‌کنیم.

این در بخش فعلاً ارتکازات عقلائیه را در آن دو قسم اول یعنی ارتکازات عقلائیه ای که در سیره خاصه‌ای بوده است و یا اینکه فراتر از آن چیز خاصه می‌تواند...

حالا دو قسم خیلی مهم نیست یعنی ارتکازات عقلائیه ای که می‌خواهد ضمن سیره‌های معینه ای منعقد شده است و امروز مصادیق جدید دارد که آن قسم دوم است غالباً

راجع به این صحبت کردیم و گفته ما این است که اینجا نمی‌شود یک داوری نهایی را ارائه کرد. به خاطر پیچیدگی مسئله باید مورد به مورد دقت کرد.